

سَالَتْ
فِي مَعْرِفَةِ
الْسُّنْنَةِ الْمُسْكَنِيَّةِ
وَالْعَزَامِ وَبَعْضِ فَوَاعِدِ الْجَفِيرِ
فَالْبَصَرِ
الْمَدْرَسَةُ الْمَذْبُرَى الْمَرْدُبُلِيَّةُ
ازانِشِاراتِ كَابِخَانَه شِيخِ جَبْرِيلِ فَشَارِيِّ الْمَدِيَّه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نظر

حمد بحمد و شاد بسعد و اجیل الوجودی را می‌زند که انسان اصول از فیض جو
 اوست در این حکام فضول از لطف خیر محمد در این میدعی که ابداع ممکنات
 و اختصار مخلوقات بقیه نهاده می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند
 و اعاده می‌زند و می‌زند بعلم حکیم منوط است و می‌زند و می‌زند و می‌زند
 و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند و می‌زند
متوالیات برآی سیدی و سروری و مهتر و بقیه که آینه و ما از سلنان
الراحمة للعالمين بیان نکته است از کمال ذات از دلالات و لکن رسول الله
و خاتم النبیین شرح نقطه است از جلال صفات او و رسول اطهار و
 هر چیز اخبار او که امتد دین و هدایت راه بقیه و بحوم اهل ایمان و زینت می‌زند
اما بکد فیقول مصنف هذا الكتاب ملا زیری آن دلیل احسن الله احواله
 که منت مدید و عین بعید در طلب علوم هنری و روز بجهیه خاصه
 این علم جفریم و از علماء و فضلا طلب مکرم توفیق حباب باری خبر
 اسمه اینچه مطلوب مایه و حاصل می‌شود اماز مانی که این علم جفری دافع
 شدم این مختصر را در بیان اصطلاحات جفری و استخراج احوال بیماران تالیف کردم
 و اعوان و فرم و طلس و عزیمت و استخراج احوال بیماران تالیف کردم
 چنانکه اینچه بطریق اصل بوده باشد در این رساله درج کردم از نوای
 آنکه هر کاه در اعمال فاعله از خاطر سهو شود و می‌خنسر نکاه کند
 هنگاه هر کاه در اعمال فاعله از خاطر سهو شود و می‌خنسر نکاه کند
 در رساله این مختصر را از نظر اسرار و اخبار حمروظ داشته در
 باب و در هر باب دو فصل و خاتمه در بیان بعض از اصطلاحات

جز و شرایط آن در بیان استخراج اسم ملائکه و احوال و قسم و ظشم
و محرومیت و دعویت و فرائض
در بیان بسط فرع

در بیان تکریر اسم الله و وضع هر مربع و مثلث و خواص ایشان
در بیان تکریر اسم الله و وضع هر مربع و مثلث و خواص ایشان
در بیان بعضی از اصطلاحات و شرایط آن که باعث حصول برداشت

و دانستن آن در رایجا از جمله ضروریات است و اصطلاحات را بسط
خواهد داد و این با ا نوع است چنانکه اگر مادر مشغ ا آن کوشیم بطور انجامد
پس از آن جمله نادر رایجا قائمد، اصل جمله در مربع بسط بیان کنیم چنانکه عالیه
جزدی ایج و کلی آن وقوف یا بد و پک از جمله ا نوع آن بسط طبعی است
و این عبارت از آوردن حروف چندی بحث است که مرتب و معمولی از حرف
مطلوب آن است چسب طبیعت چنانکه حرف ایشی حرف هوای را
و حرف هوای ایشی را مرتب است و حرف آیی را حرف خاکی مرتب است
و بالعكس دویم بسط عربی است و این عبارت است از طالبی و دنیا هر
پن از حروف ایشی حرف هوای را که هم در جد او باشد یعنی هم مرتبه او باشد
و طالب و دن حروف آیی حرف خاکی را که هم در جد او باشد چنانکه
اهطمیشند طالب آیی بی مقصصی است و همچین حرف

دویم دویم را دویم دمیم را نا آخر و همچنان حج حکم قشط طالب
دل دل مکرر هجع و فسی علی مذا اسما و الحروف و این بسط عربی بحث
محرومیت و معمول است و معمول آنها این نه است و این است از بسط
طبعی الامری ایشی و عربی مترادفات مینهان از فرق بینهای

فی الصورۃ اما باین داشت که در وقتی عمل مطہر و مسلتم و مطیب بود
 از جمله لازم است ده چنین لاید ایست اجتناب عزون از نکاح مطلق ذیرا
 کفته این مسودت نتایج الدعوات و زیان را از هر زوج دفعه داشت
 نکاح باید داشت و لفظه حلال طلب باید کرد و امر معروف و نایاب
 باید بود باور زکان خدا بتعال با راستی و صدقی زندگانی باید کرد و
 ده چنین چیزی کسی را شن مذاشته ممکنی را فصل ملاک از داشته باشد
 و از وضو و مکن باشد و بیاید که چون عمل مشغول مسودان این ایده را گفت
دست راست و بیده بی تاریق علی آن نوی بگاه وای سرا

کفت لک انیم الیک فا حفظ من الایغار
 و فی المهد لارم است عامل رادنی که مراج با اسمی از اسما و حسنی از عده
باشد و عمل کرده باشد بدان مواظت و مذاومت نماید و چنین ضرور است
در اعمال سعید که در ساخت بیک که مناسب عمل است بوده باشد
 و سوخت چورات که بین است بود زهر و مشتری و کوکب سعید
و بطبی کردن عمال بوده باشد بر سانده بین حروف عمل را نکاه
کرده به بین که حروف کدام عنصر از عناصر از به زیاده و بکار آن است
و بدان عنصر ساند سلا اکر حروف اتشی اکثر است در چیز و شسته
در اتشی اندارند و اکر حروف هولی غایب بود یعنی زیاده بود باید مر
چیزی نوشت دار باد از بخش و کل آنی غایب بود و هر چیزی سعید نویسد
و کل کب در آن اندارند اکر حروف خلکی غایب بود و بچنی نوشتند در
خلک دخن کند اما باید که این عملها با وقتی بجای آورد که در حوت
موافق طبع مطلوب کرده باشد اما در حوت کردن بجای هر عمل بست
در سطح نکسره ای کند ایمی که مطابق مطلوب باشد معمولاً

با مطلع بایان مژده باید که بعد از این اسما مطلع شود و میخواهد
 پس از آنکه مراد حاصل مژده کاوه است نزاج اینم فرم از مطلع بر رجی
 که موافق مطلوب بروه باشد طاهر شود مثلاً مراد مطلوب نیازی
 عمل حاصل متن معلوم برد چون اسنزاج اینم فرم ازین عمل کرد یعنی طا
 طابق مطلوب علم طاهر شد را که چنانچه اسما از اسماء الله تعالیٰ که موافق
 مطلوب باشد باید مژده از نزاج حروف آن رنام اسما الله تعالیٰ اسما
 که مطابق مطلوب بود نجیل ناید بی بعد حاصل اینجی آن رنام آن
 نلادت ناید بی اول آن اسما مطابق را بعد رنام اینجی خواهد داشت
 در دخواه مسازد و بعد د صاحب دین درین میخواهد که اصل این اسما را باقی
 هم فرع و بعد از آن بر سر عزیمت خواهد داشت در د خطاب کند مجتمعه حصول
 مطلوب است از روز یکشنبه کند تا به شبیه الله چون بدین نوع مدارست
 ناید مقصود برآید آن شاهد الله تعالیٰ نام متن میان شرایط این عمل
 شریف و شفیر شریفه اکنون بر سر اعمال درین دریم در شرح بسط طبعی غریبی
 رایه ای از دنیا و دنیا و دنیا درین اندیم درین عمل
 بسط غریبی دلیلی د استخراج نام ملکه داعوان فرم د طلسه د عزیمت
 در دعوت و قرائت بونیم که مراد برآید بوضایار سایه د افعی باشد که فی
 الجده اعمال که روح حمایت عارفین است آن جهرا دم علیه السلام و حواه
 الا لزاج افلاظون و جعفر غایله حضرت امام جعفر صادق (ع) آنند د علی
 ابایه دارالله السلام را فی ای دین دریم رایه این د کتاب مذکور است
 پروردی بیفت د این داعی میان اعمال مریدی رایه این د کتاب مذکور است
 منصرف آن نکشت نلیطاب الطائب فی الکتب المذکوره صحن در ایشان

دار معصود جدا مادیم دعوه بیان بسط عزیزی و طبیعی است فنا
 انا اشیع فی المقصود بیون اللہ الملک المعبود بدان ایدیک اللہ تعالیٰ
 بیهی الطلب الظاهر الا شیع که چون خواهی عمل بسط عزیزی کنی ماید
 که اول مدعا را بین که چیست و آن را نام کنی یعنی حرف مرکبات آن را
 مسد کرده این دچون زنام کردی بکسر حرف عزیزی هر یک از حروف زنام
 بین طبق که قبل ازین در بسط عزیزی بیان کردیم دچون حرف عزیزی
 هر یک را کریمی جدا کانه نکا هدار که نام ملا نکه این عمل ازین حرف
 حاصل نیست و نکتہ بلکه این ای
 که در حضراتم علیہ السلام مندرج است اکریمی هر یک ازین بسطهای مذکور
 جمعه ای رحاصل مفرد داشته ای ای چنانکه در کتب و زکان بین است اما
 چون خواهی که جلب الغلوب کنی یعنی تفسیره لعائکنی اول مدعا را که جلب
 الغلوب است زنام ساختم این چیز مشد ح ل ب ال ق ل و ب
 دچون این حرف را بسط عزیزی کردیم یعنی حرف عزیزی را کریم
 چین مشد دلک ای دلک ه ه ا و طبیعی و کیم نام ملا نکه
 چنان است که اکریمی خود است پیچ پیچ و کیم نامند و اکریمی
 است چهار چهار و کیم کندر دلکه ای دلکه ای دلکه ای دلکه ای دلکه
 ملا نکه بدان اضافه کنند نام ملا نکه این عمل حاصل کرده و دچون این
 حرف نه بود از جله خود بود پیچ پیچ و کیم کردیم ای دل لام ساختم
 نام ای دل دلکه ملک حاصل مشد ای دل است د کا بکیل رکهایی
 ای دل است طبیعی نام ملا نکه اکنون بر سر قاعده استخراج نام اعو
 نیم چنانکه جمیع ظن عفی در بیان آن ناشد زینهای که این عملها
 را از نام هم پوشیده اداریم که علم اینها و اولیا است و طبیعی حاصل

حاصل گردن نام اعوان از این بسط عربی چنان است که بکیری حروف
 ملانکه پی کلمه ایل این است دلک اب لک سلک ها دیکبار
 تکیه صد و سوی خر نمایی یعنی یکروف از المفرد یکحروف از اذل این حرف
 اسم ملانکه بکیری ناخرا بی مشد اد ه لک ارب لک
 بادر چوت این حروف نه بود بعیج بعیج تکیه کرد یعنی دلکه هوش
 که مخصوص اعوان است جلد لاحق شاخه هم این دو اسم اعوان
 حاصل شد اد هککه هوش از بکه هوش این است طریق
 استخراج ملانکه داعوان از بسط عربی دطبعی چوت طریق استخراج
 ملانکه داعوان از بسط مذکور داشتی اکنون بوسرا استخراج فرم
 و ظلم و عزیمت عمل رونم و فاعده اعنی چنان است که چون
 جلب العلوب را زمام کنی چنین شود ح ل ب ال ق ل د ب
 و عربیش این است دلک اب لک سلک ها دچون حروف لا
 غلیعن کنی یعنی حروف مکرری را حذف کنی چنین شود
 ح ل ب ا ق د و عربیش دلک اب د ه دچون خالص
 جلب العلوب را با هر مکرر و عربیش ماه زمام کرده بادر حروف
 مکرری را بر کر فیلم چنین شد ح ل ب ا ق د دلک سه ه
 دچون این حروف را بکسر کنی یعنی یکروف از اذل برداری ناخرا
 سطی دیگر حاصل شود و این سطرا خرا باز چون حروف از سوی
 و صد و برداری سطی دیگر حاصل شود و همچنین سطرا هارا از
 بکسر حاصل میکنند تا دقیق که زمام پیدا مسند یعنی اکنیا رد دیگر
 تکیه کند زمام ائمه سطرا اذل است حاصل کرده بدهی فاعده

تکیه کنند که موده بیشود ج ل ب ا ق ر د ک د ه
ه ج ر ه ل ک . ب د ا د ق . ق ه و ج ا د د ل ب ک
ک ف ب ه ل و د ج ر ا . ا ن ر ق ج ب د ج و ل
ل ا . د ک ه ر د ق ب ج

وچون هر دو اوتا د آن است که چون هر ف اویل سطر ز عام که آن ج
 است بر داری و باز از ده هر ف که نشسته هر ف سیم که در رتبه چهارم است
 که اویل دایجا ا . است بر داری و همچینی از ده هر ف که نشسته هر ف سیم را
 هفت سیم را بر داری و همچینی از ده هر ف که نشسته هر ف سیم را
 بر داری تا آخر سطر اویل و باز از ایل سطر اخیر تکیه هر ف اویل که
 آن در رایجا لا است بر داشته باز ده هر ف شنیده هر ف سیم را بر داری
 همچینی تا آخر این سطر اخیر تکیه دایجا هر دو اوتا بدین طریقی

از سطر اویل بر داری این هر دو حاصل کرد ج ا د ه
 و حاصل هر دو اوتا د از سطر اخیر تکیه را ب است ل ک د ج
 دامن ج ایم اعظم این عمل که آن فیم است بر مذکور مدد داعوان
 دار و ایم ایم هر دو اوتا د کاه باشد که به اوتار باشند یعنی بعد
 در کاه باشد که هر دویی باشد پس هر دویی عبارت است از تلفظ کردن
 تا د بز دینات آما اوتا د وار چهار بار د کم نباشد و چون هر دویی او
 نا د که از سطر اویل حاصل می شد که او این است ج ا د ه
 و ایم از سطر اخیر حاصل می شد که او این است ل ک د ج بکار
 دو د کر فیم یعنی بطریق اوتا د هر دی که کر فیم از اوتا د سطر اویل ایم
 حاصل شد ج ا د ه دار از اخراجی حاصل شد ل ک د ج دامن

در میان او تار و از این است که او وارد در میکند و از تار در
 میکند و چون در هر کدام زیاره از زد حرف نماینده بود چون بار دیگر
 دندگر فیم از او تار مطر اول این حاصل شد آد و از مطر دریم
 این حاصل شد لک د پی این جمله حروف نات راجح کردیم این
 شد ح ه ل ح اد ل ک د د چونه این حروف رذیع بود
 چهار چهار ترکیب کردیم چنین شد چهل اد کن این است
 نامن ما استخراج قسم بر مبنای داعون و از واع اما فاعده استخراج
 طلسم این عمل چنان است که نایی سطور نکرید از ترکیب کنی چنانکه
 گفتم در معزدات بع وع در لامزجات چهار چهار چهار چون حروف
 هر نکرید این مطرده است چون چهار چهار ترکیب کردیم بخوبی
 که طلسم این عمل را استخراج مزدیم و از این است

جبل اف دل روح هجر دل کد اوق نهوج ار دل
بل کتبه لورج را اکرف جذه دل کاول هر دل
 بع چونه جمع مطر نکرید مش است این طلسمات را مشتی بار
 بخواهند و بخورانند چون دین طلسم حروف این اکرات
 این کلات را بمند سیند پاکیز نفیش باید کرد و در آب روان
 باین ایزاخست بعده جلب عموم خلائق نافع بود و اکر جلب خواص خواهد
 آن سند را در آب اند از دواز آن آب بخود ده کسی دهد آن کس
 بیقرار کرد المیث این دقیقی مسورد کرد دعوا ای ای مطابق را که مشیع
 آن نباشد ازین ناشر ای ط احوال ذکر کردیم بعد در میان الجدی
 بخواهد در بالغ تمام داد خود سازد بعد د صاحب يوم دبوحش و

د بخوان بوزاد كه اصل عمل آن است و با في حبه فرع و بعدها زان
 طسم آن عمل را بعد سلطور تکریر خواهد خطاب ملائکه دارد و از
 داعوان کنند ما اخیر هفتة شعبه بدین نوع مراد است نماید فی الجمله
 شرط رعوی و فرمایت از نوع آن است چنانکه در کتب اخیر آن علم
 شریف بهر نوعی که ممکن است طالی بود نماید که بآن نفع مدارد
 نماید نامرا حاصل شود آن شاء الله تعالی اما خطاب حمله و فعله
 دارد و ملائکه جنت امر مذکور بدین نوع باید کرد ایند این اسم
 اللہ تعالی دل عزیزت علیکم باید از این ادراجه العالیات
 الطاهرات الزاکیات و باید ملائکه رب العزیز بیان اللہ الذی لا إله
 الا هو مقلب القلوب میسر المطلوب باید از ادراجه العالیات و باید
 ملائکه رب العرب باید از این ادعیان احسوبی و عزیزت علیکم
 باد کاین ایل بارکها بیل بالله و اسم الله المزبور فی الواقع
 المطلوب و عزیزت علیکم و افستت لكم بحق مقامک و معلمک ذرک
 کم و تسبیحک و تهلیکم و مناصیک عنده الله آن تبریز و المی
 الاعوان و تأثرهم بطاعتی و بحاج حاجتی و باید همکه همی
 آن بکموش باد کاین ایل بارکها ایل انس علیکم بالله مقلب
 القلوب و بحق هنذا الكلام جعل ادکد آن تأثر و از ادراجه کمکوش
 دارمکه همی تحریر قلوب المخلوقین و الناس اجمعین و المخلوقین
 و الرجال و الامان و الولدان و الانس و المیان بیل جلب قلوب
 الکوائن و جمع الاماکن و الارمان بحق الله الرحمن الرحیم
باید اهل هنذا العمل من ادراجه دلملائکه و الاعوان اعینوی
 به تصریح القلوب و آخذ المطلوب و اصلوا الی داعینوی

وَكُوْفَةً أَعْوَانِي وَأَنْصَارِي وَأَحْبَائِي وَأَذْرَكُونِي فِي جُنْحَنَ الْأَحْوَالِ
 وَالْأَرْمَانِي أَحْبَبْ يَادِكَ الْأَيْلَ وَبَارِكَهَا الْأَيْلَ سَمِعَاً مُطْبِعَاً
 جَعَقْ جَلْبَاً أَيْلَ وَقَلْبَاً أَيْلَ أَجْسِيُونِي وَأَعْسِيُونِي تَسْعِيرْ تَلُوبَ الْمُحَلَّانِ
 أَجْعَيْنِي وَجَعَقْ الْإِلَامِ الْأَعْظَمِ أَجْهَلْمِي أَرْكَدِي وَبَحْقِي هَذِهِ
 الْطَّلَسَمَاتِ وَهَذِهِ الْكِتَابِ جَلْبَاً فَوْدَكْ رَمْ هَجْرَ الْيَكْدَادِيَقْ
 قَهْوَجْ أَرْدَلْ بَكْ كَهْنَهْ لَوْدَجْ رَالْأَرَكْ هَرْدَجْ أَرْنَقْ جَبْدَهْ
 دَلْ أَجْسِيُونِي بِاللَّهِ مُقْلَبَ الْعَلُوكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مُعْشَرَ
 الْأَيْلَيْنِي عَوَانِي أَرْهَكْهَمُوشْ أَرْبَكْهَمُوشْ أَنْ لَمْ أَجْسِيُونِي إِلَيْ
 حَصْوَلَ مَرَادِي فَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكُمْ دَكَالَكْ أَيْلَ أَرْبَكْهَا
 أَيْلَ بَأْيَدِيْهِمْ شَرَاطِيْهِمْ نَارِ وَنَحَّاسِ فَلَا تَنْضِرَانِ بِضَرِبِيْهِمْ
 دَجَوْهَمْ دَلَرْ بَارَكَمْ دَلَرْ عَوْنَمْ إِلَيْهِمْ إِلَيْهِمْ إِلَيْهِمْ
 اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْعِدَةِ لَا تَغْنَوْنَاهُ وَلَا تَغْزِنَاهُ وَلَا يَشْرُدَنَاهُ بِالْجَنَّةِ
 بِلَرَكَ اللَّهُ عَلِيْكُمْ بَحْقِي هَذِهِ الْكَلَامَاتِ أَجْسِيُونِي بَحَصْوَلَ مَرَادِي
 الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ التَّاسِعَةُ التَّاسِعَةُ التَّاسِعَةُ الْوَحَا الْوَحَا
 الْوَحَا أَجْسِيُونِي دَاعِيَ اللَّهَ أَجْسِيُونِي يَوْمَ يَنْادِيَهَا الْمَنَادِيَ مِنْ مَكَانِ
 قَرَبِ يَمْمَعُونَ الْصِّيَّةَ بِالْمَقْعَدِ ذَلِكَ يَوْمُ الْخَرْجَيَّ أَجْسِيُونِي
 يَا إِيَّاهَا الْأَرَدَاهَ لَاهَ بَحَصْوَلَ مَرَادِي وَالْجَمَاعَ
 حَاجَتِي أَعْسِيُونِي إِلَيْ مَرَادِي بِرَحْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَهَرْ جَدَكَ مِنَ الْغَنَمِ بِسَنَرِهِ خَطَابِ دَافِعِ شُورَارَدَاهَ دَاعِيَوَانِ دَرْ دَرْ
 أَجَابَتِ نَمِيلَدَهَ وَسُورَسَنَدَهَ دَارِبَ بُورَ حَصْوَلَ مَرَادِي وَأَجَابَتِ دَالَلَاهُمَّ
 نَامَ شَدَ طَرِيقَهِ بِسَطَ طَبِيعَيِ دَعْمَرَيِ الْكَوَهَ بِرَسَارَهَ عَالَ دَنَكِيرَ

دوم دیگاه احوال دیگر کنیم و نفعی که حصول مطلوب و در تعریف الله
در بیان بسط از خواسته داین عبارت است از از خواسته مطلوب بحسب
اعدادی که قائم است بر این احوال از وضع احمد چنانکه هر یک از حروف
مطلوب اکرده درجه احراست او را بد درجه عشار است و مذکور اکرده درجه
عشر است بد درجه مان و اکرده درجه هشت است بد درجه الوف
و مذکور مثال محمد را خواسته بسط از خواسته کنیم و از این بسط محصل حروف
نمایم نظر کردیم درین عدد می چهل است از عشر است چون
اور اجات بودیم چهارصد شد استنطاق کردیم ت حاصل شد و
محور اکرده است در درجه احادیث بد درجه هشت است بودیم هشاد
شد استنطاق کردیم ف حاصل شد و باز از میم دویم بطریق مذکور
ت حاصل شد د د محمد را بسط کردیم مر حاصل شد پس از بسط
ترفع محمد این حروف حاصل شد ت فت م بد آن دفت ت هم
تالی ایقا الطالب که چون خواهی کروی کنی دار درجه سفلی بد درجه
علوی دسی باید که عمل کنی بسط از خواسته در طریق آن است که مدعای
زمام سازی و آن زمام را بسط کنی به بسط از خواسته در درجه بسط را
حالی ساخته و کلمه ایل د لام حق سازی میگردید ملا نکه این عمل حاصل
کرده و چون خواهی که استخراج اسم اعوان یعنی بکسر حرف زمام ملا نکه
بی کلمه ایل و بسط هریزی کنی بینی هر زین را بکسر منع مذکور در فرع
چهار چهار در درجه بیخ فریب کنی د کلمه هو شی لام حق ساخته نکنی
نکاهدار که نام اعوان این هی است اما استخراج فرم بر ملا نکه و
دار رام داعوان چنان است که اصل زمام و حرف بسط از خواسته این
زمام را باید گرفت و حالی ساخته و حروف او نا در این داشته که

آن حروف اول چهارم ده قسم و دهم است و همچنین حروف رابع و پنجم و پنجمین حروف رابع و پنجم
 طبع کرده حروف اوتا در رابودارند نا آنچه که در بسط عربی ذکر
 کردیم ترکیب نمایند که اسم قسم است بر جه ده خلد و عله و این نوع از
 جلد خوارد است و نوشت تمام دارد و از استخراج طلس همان است که
 ساین در بسط عربی کذشت و باعجمة اسلان این قلمون را در اسم
خوب مثال بیاریم ناکمال دضوح داشته باشد داله بعده این
بناء الى طرق الرشاد والله دوالفضل العظيم مثال هذا
محمد دد الرفعه والمرفعه داصل زمام که محمد دد الرفعه والمرفعه است
چون تقطع کم چین مسود م ح م دد والی سفعه
والی ع زه وچون این حروف را بسط ارفع کم این صورت که
ت ف ت م ع ن ع ن ع غ غ می شع
غ ص دن می ش ذع ن وچون این حروف بسط
زفع را تخلیص کم این سه ترتیب و مسود ت ف م غ می ش
ض ذهغ وچون حروفات که از بسط ارفع رام حاصل اند فرد
است بع بع بع توکی کردیم دکله الى لاحق ساختن چین مسود
تفصیل یشند بیل غایل وچون طرق استخراج ایم
ملائکه را ذکر کردیم که چون بر مرا عمال استخراج نام اعوان را بیم و چون
حروف ملائکه را بیل کله ایل کوی باز این صورت کرد ت ف م
غ می شی ص دن غ دچون این حروف ملائکه را بسط
عربی کنی یعنی عربی داری چین مسود

مش من ظاع طات ذ ض م من دقی که حروفهای را
یعنی فیکیب کردیم و لکن هوش لاحق ابیان کردیم اسماء اعوان
بودن آمد بین تایف که مزده میشود این است

مش من ظاع طات ذ ض م من دقی که حروفهای را
یعنی فیکیب کردیم بسیار میگذرد اما اخواستم که
استخراج اسم مایم بسیار نیام اصل محمد روز الرفعه والعرة است حروف
بسیار قریح خالع کردیم یعنی حرف مکرری را حذف کردیم این تایف
که ف م ح د ذ و آ ل ر ف ع ه ز ت ع ن س م مش من
چون حروف اندیاد از این بسط برداشتم این حاصل شد
م ذ ل ع ت ی ن د چون این حرف را توکیب کنیم مجید فرد
بودنش چنین شد مذلعت بی
و اکنون خواهیم هر هفت رایک توکیب کنیم بدین مثال میشود

مذلعتین صحیح است اما اطريق اول اصول و اقسام است
اما استخراج طیم عمل از حروفهای خالصهای که محمد روز الرفعه والعرة
است با حروف بسط قریح این نوعی که در عمل عربی کذشت یعنی
تکییر با بد کردن این حروف را نارنام باز ایده حرف آن را توکیب
باید کردن بنوعی که در اعمال سابق کذشت بدان علی بمانند که طیم
این عمل است پس بعد سطور تکییر خواندن و بطبعی که در دعا
بود و ساندن و غربت کلمات مبنی در ساختم بیان احوال و میان
این چنان است که در عمل بسط عربی مسابقاً مذکور شد اما اطريق
نصرت بجای آوردن و خطاب بازدجاج و ملاکه و امران بدین
نوع باید کردن الامر ادعا میشود امیداً و با اسم الله تعالیٰ

قل عزتكم عليكم يا ارواح العالمات الطاهرات الزكيات
 بحق الشهادة اليكم وبحق اسماء الله العظام والحمد لله عليكم
 باملاكك رب العزت تفعيل بحضورك اهل عمل بحق
 الله الذي لا اله الا هو الرفع العزز الذي رفع السماء
 بغير عين قر ونها ان تحيطوني وتعينوني بمحض اول ملدي
 من الرفعة والعزه والاعمال بامر الله الملك المنش
 يا نعمتي اهل بحضورك اهل احبيوني سمعا
 ناصرا معينا واقمت عليكم بحق الله وبحق اسم
 الله العظام الكرام مذ لعيت ان تأمروا الجميع خلكم
 واسبابكم ولا هو الا عوان شخص تقطفهم وش طرد
 صفهم وش سهوش وش مردا الجمدين احلى جيش يكون
 معنى وناصرى في جميع ما اريد من الرفعة والعزه
 والعزز بحسب العاجلة والاجلة يا ايتها الارواح
 العالمات وملائكة رب العزت ويا ايتها الاعوان
 احبيوني واعينوني بحسب ارتفاع العز والعلم عاجلة
 واجله وكونوا اجياني وانصارى واعوانى في جميع
 احوالى واما الى ما ايتها الارواح العالمات ويا ملاكك
 هذا العمل يا ايتها الاعوان احبيوني واعينوني
 سمعا مطينا بحق تفعيل بحضورك اهل عمل مذ لعيت

عَابِلْ دَبْحَنْ هَذِهِ الْكَلَامَاتِ الْمُعَجَّلَاتِ
 عَزِيزَ طَلَسِمَ لِأَجْزَائِهِ كَامِبَقَ بِالْيَهَا الْمَحَالِمُونَ وَالْأَعْنُونَ
 عَلَى حَصْرُوكَ مَرَادِي وَالْمَجَاجُ حَاجِتَيْ وَأَرْفَاعِيْ جَسِيْبَ الْعَرَّ
 حَنْدَ اللَّهِ اَجْبَوْيَنِيْ مَا مَرَأَ اللَّهُ وَأَعْسَنْيَنِيْ حَصْرُوكَ مَرَادِي
 مِنْ الرَّفِعِ وَالْعَرَدِ الْجَاهِ وَبِالْيَهَا الْأَعْوَانِ شَصْنَظِعِهِوْشِ
 طَلَقِ صَمْهُوْشِ سَهْوُشِ اَجْبَوْيَنِيْ وَأَعْسَنْيَنِيْ دَاجِبَوَا
 قَلْوَبِ الْخَلَادِيْقِ اَجْمَعِينِ حَقْضَاءِ حَاجِتَيْ وَكَعَائِيْهِ مَهَائِي
 مِنْ الرَّفِعِ وَالْعَرَدِ وَحَصْرُوكَ الْقَبُولِ وَالْمَعْلَمِ مِنَ الْأَمْرَةِ
 وَالْأَوْلَى اَعْسَنْيَنِيْ اَجْمَعِينِ حَصْرُوكَ مَرَادِي فِي الْوَدَنِيَا وَ
 وَالْدِينِ بِرَحْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينِ بِالْيَهَا الْأَعْوَانِ أَنْ تَجْبَوْيَنِي
 هَذِهِ قَلْطَاطَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَذِهِ الْمَلَكَةُ دُهْ لَقْعَنْسَايِلْ
 بِشَصْنَنْ نَابِيلْ بَابِيدِيْمِ شَوَاظِمِ نَارِدِنْخَاسْ فَلَادْ
 تَقْتَصِرُ بَنِيْصِرُونَ وَجُونَهُوكِمْ وَأَدْبَارَكِمْ وَسَرْعَونَكِمْ إِلَى التَّارِ
 وَأَنْ أَجْبَيْمِ لِيْ فَبِسِرَكِمْ اللَّهُ عَلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ الْأَعْنَافِ وَأَدَلَّا
 تَخْرُونَ كَفَافِيْشِرِ وَالْمَجَتَهِ بَارِكَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اَجْبَوْيَنِيْ وَأَعْسَنْيَنِيْ
 وَاسِرْعَونَكِمْ لِمَضْنَاءِ حَاجِتَيْ وَكَعَائِيْهِ مَهَائِيْنِ التَّائِعَةِ الْمَنْجَهِ
 التَّائِعَةِ الطَّائِعَةِ الطَّائِعَةِ الطَّائِعَةِ الْوَجَاهِ الْوَجَاهِ الْوَجَاهِ
 اَجْبَوْيَنِيْ اَجْمَعِينِ بِرَحْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينِ
 دَرِيَالِيْ بِسَطَانِكِرِ وَأَيْنِ عَلَارِتِ اَمِتِ لِزَنْخَصِيلِ حَرَدِ اَزْجَرِفِ

دیکر سعی که کسورات نفعه اعتبار نباشد هر کسی که داشته باشد
 حرف حاصل کند مثلاً خواستم که محررا بخط تکیر مغده از وحروف
 دیکر حاصل کنیم اول آن مردا کسورات بدین نوع کرفتم که بیم چهل
 میباشد و نصفش بحیث میشود پس استنطاق کنی که مبادر
 واذکسورات اربع است ده واستنطاق دی ای باشد دیکر
 از کسورات هن است بع واستنطاقش ه میشود ده
 محمد هشت بود چون کسورات کرفتم نصف چهار است استنطاق
 کردیم د شد و دیکر بیع است د آن در بود استنطاق ش
ب است د دیکر هن است که مستنطقش ا است د آن
 بیم مانی محمد بطرین منکرد حروف حاصل کردیم د آمده بیم برس دال
 محمد دار از کسورات او نصف است د مستنطعن او ف بود د آن کسورات
ریع است که ا است د بجمع حروف بخط تکیر محمد این شد
ل ی ه د ا ب ک ی ه ب ا چون این حروفات را غایب
کنیم این صورت کرد ل ی ه د ب ا اما چون غایبی

که استخراج احوال بیماران کنی باید که عمل کنی ببسیط تکیر بطرین
 خان است که از بیمار لفظی برسد د آن کلمه را با اسم او د طالع
 دقت بسط تکیر نمایند د حروف کشند د همین که در آن چه
 طبع غالب است بعی حروف کدام طبع است بیمار را میهن
 از آن طبع باشند این جمله عرب است و اعتبار تمام دارد

و اطباء حاذق هر دو حنفی که را مشتبه باشد از تشخیص مرض داشتند
 اند دیگر که تشخیص مرض بعایت مشکل است در دان اخلاف
 بسیار کرده اند و این استخراج از حمله نوادر است بجهت مرض
 بیمار برای اینکه مبنی بر حکمت اعظم است و چون ماده مرض
معلوم شدن علاج اسان شدن چنانکه کمتر اند اما العلاج
فرع ماده المرض بر علی در است کثنا نات احوال آینده
 چنین مینصود حلاج که مشهور بخلاف اسرار است در کتاب
 سرالاسرار ذکر کرده که بعایت معتبر است و طریقش چنان
 است که سؤال را با طالع وقت داده تا طالع جمع نمایند و همچو
 را بسط تکیه نمایند و حروف که از کسورات محصل است جمع
 کنند خالص ساخته و تکیه را بر را مشتبه البته در سطور تکیه
 کلر که جواب شایی نداشت بود پس از آن سؤال بروز آید اما
 اصل آن است که جواب مطابق سؤال باشد یعنی عربی را عربی
 و فارسی را فارسی و بغير الخچه کعنیم میتواند بود اما اصل حخصوص

مطابق است و الله اعلم
 در وضع محسن بولظم طبعی طریقه این آن است که مشکل است
 مسازند پنج در پنج و بعد از آن عدد دویل سطر سیم تفسید کنند
 دیگر و آن حاصل را در نکت اول از سطر چهارم نصب کنند
 و همچوین را اطمینان حاصل را در نکت خامس سطر دویکو
 در نکت چهارم سطر خامس دویکو را در نکت سیم سطر اول

دیگر

و دیگر در ثلث خامس سلطنتی و دیگر خامس در مطر اول و دیگر دو ثانی
 سلطنتی و دیگر دو ثانی ثالث و دیگر رابع و در ثالث ثانی و دیگر رابع رابع
 ثانی و دیگر در ثالث ثالث و دیگر در ثانی رابع و دیگر در ثالث رابع دیگر
 رابع ثانی و دیگر رابع ثالث و دیگر در ثانی خامس و دیگر در اول خامس
 و دیگر در اول ثانی و دیگر در ثالث خامس و دیگر در اول و دیگر در ثالث
 سلطنتی و بعد از آن در خامس رابع و بعد از آن در خامس ثالث و چون این
 را نیستند خواهد عدد را نیم و احمد زاده در محسن هر کس باید از مجموع
 عدد شصت طرح کند و باقی را نیم فیصل کند و محاصل را پعنی حسن را
 در خانه بسوار و وضع کند و هر کاه در آن کسر باشد اگر کسر چهار باشد یکی
 در خانه ششم زاده کند و اگر کسر نباشد یکی در پانزدهم اضافه نمایند
 و اگر کسر دو باشد در ثلث شانزدهم زاید بر نظم طبیعی بود و اگر کسر
 یکی باشد در بیست و یکم یکی مزید باشد و صورت اشکال مع کسر و عدم
 کسر این است

چون خواهی که کسی را از حق خود بیفرار کردی بی عمل کن بدن نکیر
 که مذکور میشود اما قاعده این تکریچان است که حروف نام طالب
 و مطلوب را تکریکند و از آن استخراج نمایند و وان عمل کنند چنانکه
 درین مثال مورد میشود بیو عی که این طالب را مطلوب است محاصل
 کردند مثلاً اینم طالب شمس است و مطلوب علی و چون حروف
 مطلوب را در بالای حروف طالب فعاده تکریکند تاکه حروف بسط
 اول بار نایفه شود این صورت کرد حروف اولی این سطر را صد
 خوانند و حروف اخرين را موخر پس حروف صد و موخر را

داری چین مشود ع لی ش م م س ع م ل ش
ی س م ش ع ل م م ل م س ع ش ش م ع ی
س ل ل م ش م م ی ع ع لی ش م م د ح د ف
ص د ر ا ب ن ا س ت ع س م ش ا ل ع د م و خ ز ا ب ن ا س ت
س ی م ش ل ع س پ س ا ز ب ن ه ر د و س ط ر س ط ری پ و ن آ ر ب ن د
ب ب ن ق ب ا س ک د ب ک ح ف ا ز س ط ر ا د ل ب ب ک ح ف د ب ک ح ف ا ز س ط ر د د م و
ج م ج ع ر ا د ر ب ل س ط ر ب ت ک ن ب ن د ب ب ن د ن م ث ا ل

ع م س ی م م ش م ل ل ع ع س
و ا ب س ط ر د ا س و ا ل س ط ر ب ن ک و ب ن د پ س ا ب ن س ط ر م ن و ا ل ر ا ا خ ب د و ک ب
م ک ن ب ا ش د ب ن و ب ن د د ا غ ر ا ب د م ن چ ن ا ن ک ک ف ن ت ه ج و ا ه د ش د ب ن خ
د ب ک س ر د ب خ د د ج ر م ب م ق ت ض ا ب ط ب ع ت ح د ف ب ب ن د ن م ث ا ل

ع س ب ل ي م م ش ش ل ل ع س
ک د د خ ا ن د خ و د ب ا ش د ا ز ن خ و س خ ا ل د ق ر ب د ب ش ا ن ن ا ظ ر ا ب
ح د ف ر ا ب و ک ا ع د ز د د ب ا و ح د و ن و د ن و چ و ن ح د ف ر ا غ ر ا ب
د ا ر و د ا س د و ا ب ا غ ر ا ب ب ج و ا ن د و ا ب ن ح د و ر ا ف س ي ل د ب ب ح د د د
ج ر ا غ د ا ن م س ي ن ب خ د د و ر و ع ن ک ا د د ع س ل د د چ ر ا غ د ا ن د ب ز ن د
چ ن ا ن ک د د و ر و ع ن د ب ل ع س ل ب م ت د د ر د د ج ر ا غ ب و ح ا ب م ط ل و ب
ک ن ب د خ د ر ا د ر ب ا ب د د ر م و ض ب ب ک س ر د د ر ج ا ب خ ا ل ا ب
ک ل ا ف ب ع د ح د ف ک د د ر ا ب س ط ر م ع ر ب ا س ت پ س ن ت ه ب ج و ا ن د

بخور سوزاند و کلات مذکور این است الشَّمْتَ عَلَيْكُمْ بِالرَّوَاحِ
الْعَلَوَةِ وَالسَّطْلَةِ بِكُلِّ اسْمٍ حَاطِلٍ مِّنْ تَكْسِيرِ هَذِهِ الْحُرُوفِ
مِنْ اسْمَاءِ رَبِّكُمْ وَالْهَنَاءِ وَالْحُكْمِ وَمِنْ اسْمَاءِ رَبِّكُمْ مِّنْ
الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبَينَ وَالرَّوَاحَ الْمُقْدَسِيَّعَانَ تَعْبُوْنَ بِمُحْبَّةِ
اللَّهِ فَلَوْلَى بْنُ فَلَانَ إِنَّ إِلَيْهِ إِلَيْكُمْ الْعِلْمُ الْعِلْمُ إِلَيْهِ
السَّاعَةِ السَّاعَةِ الْوَحْيَا الْوَحْيَا الْمُوْحَيَا وَكَرِدَنْ خواندَه
فَلَكُمْ سُوْخَةٌ بِاسْمِنْ فَيْلَا وَكَرِسُوْخَةٌ بِاسْمِ خَامُوشْ بَشْتَنْدَنْ تَادَه
قَلَمْ بِسُورَدَكْ مَفْصُورَ حَاطِلَ آيَدَ اَنْ اَمْشَادَ اللَّهِ تَعَالَى
بِدَانَكَه حُرُوفَ بَيْتَ هَشْتَكَانَه رَاجِهِلَ بَحْشَ كَرِدَه اَمَدَ بَحْسَبَ الْعَرَوَه
هَرَبْخَشِي وَالْعَرَابِ حَاطِلَ دَارَدَانَدَ تَاهِرَجَانَه كَهْدَرَ تَكِيرَ مُحْتَاجَ مُثُونَه
اَوْرَامِيَنْ قَاهِدَه اَعْرَابَ زَنْتَنْ وَهَرَبْخَشِي رَالْماَزَانَ طَبِيعَه عَاصَه
كَرْفَه اَنَّدَه وَصُورَتَ جَهَولَ اَعْرَابَ اَنْ اَسْتَ حُرُوفَ مَفْرِدَه
حَارَه اَعْرَابَ فَخَه وَنَصِيبَ اَوَى لَمَنْعَ حَرَفَ
مَفْرِدَه بَلَدَه اَعْرَابَ جَرَمَ دَدَقَتَ بَذَخَه ضَغَ ظَقَ
حَرَفَ مَفْرِدَه رَطِيمَه اَعْرَابَ كَسَرَوَهَرَه دَرَشَتَ دَصَ طَ
حَرَفَ مَفْرِدَه بَابَه اَعْرَابَ دَفَعَه دَصَمَ حَذَكَه مَسَفَ ثَحَ
دَرَبَانَه بَخُورَاتَ كَوَكَبَ سَعِيدَه بِدَانَكَه هَرَكَوَكَبَ رَابَخُورَه
مَفَرَرَه كَشْتَه اَذَهَه كَهْدَرَه مَهْلَه كَهْدَرَه بَاهَنَدَه بَهَنَدَه
صَلَدَه بَخُورَه دَرَاهَه لَهَلَه بَعْضَه بَعْنَه دَهَاهَه اَعْمَالَه سَعِيدَه بَخُورَه اَنَّه كَهْ
مَتَعِينَه اَسْتَ بَكَوَكَبَ سَعِيدَه مَثَلَه زَهَرَه دَهَاهَه سَوْزَانَه وَبَارَه

همینیعنی در اعمال بعضی و عدایوت و تعلیک و تفریق و تغییری
 بخواهی که متعلق است بکوکی محس مثل رحل و میخ و غیره
 یا بد سوختی بخوار زحل زعفران و قردمان را فشور کنند
 و کوکرد و مقل ارزق و رفت و بخوار مستری میخ و مسدری
 دعوی و صمغ و حب اللار و مصطلکی و بخوار مزیخ کندر و صبر
 رایسون و زار فلفل و بخوار شمس زعفران و میخ دلبان
 و کلناه و بخوار زهره عود و مثلک و قطاطری و زعفران
 و لادن و عینه و فتو رختشخاش و بخوار عطارد امشهه در زرده
 کرمانی بک بید و بخ موسی و عینه و فتو رجوز و فشرد لوز و داده
 خرد کاوز و زنجیل ولبان عصفر و بخوار فشر حب اللار
 حب المزدوب و مصطلکی بس اجرای بخوار هر کوکب را کرده در
 دقت حاجت ببورانه لا

بلب پاپردهم در وضع اسامی در مهیا نات بتواند کلی اگرمه
 هر یکی را فاعده بخسوسه صرد باز اما این طریقه اعم باشد بازه
 میخ سرد در سه که جمیع بیان ضلوع دارد دیویت یکضلع سه است
 سه عدد را از پاپرده کم کنند به دو در سه بیان چهار و دو چهار سی و چهار
 است چهار من د که عدد چون یکضلع و چهار است دسی بیان ضلوع
 کنند و در میخ بیان در میخ که عدد جمیع یکضلع شصت و بیان است
 بیان بکرنه که عدد دیویت یکضلع بیان است و شصت طرح کنند و
 همه ماحده را بیان ضلوع مفرد من هشت کنند و هشت علی هذانی
 الاشکال البانی بس هر اسامی از اسامی اه که در میخ کنند در سه

مقدار مفعول	نحو مفعول	نحو مفعول	نحو مفعول
دستور	دستور	دستور	دستور
دستور	دستور	دستور	دستور
دستور	دستور	دستور	دستور
دستور	دستور	دستور	دستور

فریض	سدا طیں	درست	دینے کی	مکمل	کامیابی
فریض	سدا طیں	درست	دینے کی	مکمل	کامیابی
فریض	سدا طیں	درست	دینے کی	مکمل	کامیابی
فریض	سدا طیں	درست	دینے کی	مکمل	کامیابی
فریض	سدا طیں	درست	دینے کی	مکمل	کامیابی

در بیان نکیر اسماء الله تعالی بوضع اعدادی و قبیله و آنکه هر اسمی
خاصی دارد و غایت آنکه چون نکیران اسم گرده چنانکه حرف
بسط اول در آخران نکیر باز با غایه محدود بعدها نام اعداد آن حرف
جمع کنند و بحث ای جمل برپشت حروف نکیر و در موضع وضع کنند
بطريق دهن: بر نظم طبیعی نازدی ناژدی که خاصه ای اسم است
پیکر کرده چنانکه در اسم حقیقتی القیوم نموده مشهود و باقی اسماء الله
را بین قیاس میکنند بین هم چنین کند باید است آید مثلاً چون
با اسم صدر ای اسم حقیقتی القیوم را نکر کرده این صورت گرفت

حی قی در موضع در
و دری حم دی ص
م صبح ددی عی همی
دی دمی بح صی
ی می در موضع و فح

در عدد حروف حقیقتی ۱۷۳ است و صورت بیش
چنان است که نموده شد عدد حروف صدر ۲۹۳ است
و چون این عدد در بالای عدد ای اسم حقیقتی مکبرداری
این صورت گرفت ۸۴۴ بیش در موضع که صرداً افتاد در
ایجاد فق نهند چنانکه اکنون تمام حروف را عدد صحیح کرند
حروف این نکیر ۹۰ است عدد بکرند و در موضع مربع
وضع کند خوب است قاعدها وضع کردن مربع
چنان است که ارجموع اعداد طالب و مطلوب ۳۳ فرم

از آن طرح کنند و باقی این قسم را در خانه‌ای مربع وضع
 کنند بطریق یعنی که مثال مزدوده خواهد بود اگر کسر را مشتمل
 باشد یعنی که در مجموع اعداد زیادی باشد که دایی را بجای از
 قسم قوان کرد سهلاً یک عدد دوسته اگر یکی باشد یک عدد در
 خانه ۱۳ بینرا بیند یعنی در خانه ۱۳ عدد خانه ۱۴
 را رضع کنند در خانه چهاردهم عدد خانه پانزدهم را
 مشتمل در خانه پانزدهم عدد خانه شانزدهم و همچنین
 در خانه شانزدهم ک عدد زیاده وضع کرده سهود اگر کسر دو
 بود یک عدد در خانه ۹ زیاده کنند و همچنین مذکور و اگر کسر
 سه بود یک عدد در خانه ۵ زیاده کنند و همچنین هر خانه را
 بطریق یعنی که درین مثال مزدوده بسته شود باید مثلاً خانه ای از

۱	۱۴	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۱۲
۱۵	۹	۶	۳
۱۵	۳	۵	۱۰

۸	۷	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۷	۵	۴	۱۵

۱۵	۵	۳	۱۰
۶	۹		۳
۱۲	۷	۲	۱۳
۱	۱۴	۱۱	۸

۱۰	۵	۳	۱۵
۳		۹	۶
۱۳	۲	۷	۱۲
۸	۱۱	۱۴	۱

هـ در مربع و دفع کند اما چون این چهار ده گردی دو زمانه
ذخیر مکرر دوین این صورت کیرد که اان مصروفه
ع طسح ف ن دچون این سوره اکه این چهار ده
گردی دو زمانه دددی داقع است عدد کره در مربع و فن
نگاره بار این گردی دو زمانه همین سه زایر اطراف و جوانان
مربع مؤیسند بطریق من کور که مزوده می شود در وقی که فر
نائل المنور باشد در ساعت مسیده با مشک وز عمران و

کلاب میویس و میوادی که متعلق است بکو اکی میویس.
چنانکه بیان کردیم بسوزانن اما باید که عامل پاک و با اطمینان
یامند در موضع پاکیه بنشینند و این شرایط را بخای او دد
نایحه احصال کرده اند چون خواهی کسی را از عشق خود بیفرار کرده اند
پاکه پاکه از هر این آن کسی دایی منع را بروی میویس نام
آن کس دنادرش دنام خود و معاذر خود بر اطراف خانه پاکی
نویشت اگر قمر در برج امشی باشد این منع را بانداخت چهار
دست و پایی خود را در میانه سفال آب نار مییند و بسوزانند

۲۲۲

دند دقت سوختن بکوید سوختن دل و جان فلان بن فلانه دا
 از عشق و محبت فلان بن فلانه بحق هنر امکنی و چون
 نیام بیوزد رمادش را با مشهد و با چهره دیگر که حلاوت داشته
 باشد داخل کرده چون عدد این کلات ١٧٠٩ است بدان
 عدد بخواهد در هر صد بار بکوید عزیمت علیکم یا ارواح النازیة
 انت من الناز که حرق حرق یا اسرائیل سخنی قلب فلان
 بن فلان بمحبته فلان بن فلانه بحق هنر امکنی و چون
 و بحق یا الله افعل ما امرتک به و اد کلک علیه بطریق العین
 العجل العجل العجل الشاعر الشاعر الشاعر الواحة الواحة
 الواحة اللهم سخنی قلب فلان بن فلان علی بمحبته فلان
 بن فلانه بحق هنر امکنی و چون بخواهد جدید
 محمد واله الطاهرین بمحبته یا ارحم الراحمین
 و باد بیان دید پس آن را بخورد مطلوب دهد که از عشق
 او بیقرار کرده و اکنفر در بیان بادی باشد این منبع را برای
 پاره از پراهن از مطلوب و مشترک از باد بیان بخورد
 کلات من ذکور را بعد دخانی میخواهد یعنی ١٧٠٩ د

در هر صد بار این عزیمت را بخواهد شفیع
 و عزیمت علیک یا ارواح النازیة انت روح العالم

ایلاعیل یا مطرا این سخنی قلب فلان بن فلان
 بخواهد بمحبته فلان بن فلانه بحق هنر امکنی و چون

النورانية كما ملأه بالخواصوا بوسف أملأه بها بحق
 يارحمن أفعل ما أستطع به وأوكلت عليه بطرفه العين
 العجل العجل العجل التاسعة التاسعة الوجه الوجه
 الوجه اللهم سخرني قلب فلان بن فلان بحق هذه المحرف
 النورانية وبخمرة جبيك محمد والله الطاهرین برحمتك
 بالرحيم الراحيم اكر فر درج هرائی سیکندان مریع را
 از آنجا برداشته باموی صرخیوب بالذکر رعمران ومشک
 در در و نقره و نبات و مر وارید و چینهای قیمتی هرآه کرده و در
 میان مومی که از شر و سی آمده باشد کرفته در کوشش مسازچه
 بسته فندریک آن کس روکه امچه مدعای دی باشد بعمل
 آید و اکر فر درج ای باشد این مریع رادر بالای یاره از
 چراهن خود که هر ف تو برآن رسیده باشد بمنیش بمنش
 و زعمران و کلاب و این پارچه رادر میان اب شسته این خود
 نورانی را بعد دعلموم بخواند و در صد بار این عزمیت را بخواند
 و برآن بدمد غرفت علیک یا از راح المکتبة
 افت روح من الماء البيضاء اجری باهر اکبل بمحبته
 فی غروف سخرني قلب فلان بن فلان على محبتة فلان بن
 فلان بحق هذه المحرف النورانية اجری بحق یارحیم
 افعل "امرک به" وأوكلت عليه بطرفه العین العجل
 العجل العجل التاسعة التاسعة الوجه الوجه
 اللهم سخرني قلب فلان بن فلان على محبتة فلان بن

فَلَانَةَ بِحَقِّ هَذِهِ الْمَرْوُفِ التَّوْرَانِيَّةِ وَعَنْ حَبِّكَ مُحَمَّدٌ
وَاللهُ الطَّاهِرُينَ بِرَحْمَتِكَ بِالْأَرْحَمِ الرَّاهِمِينَ

پس ازان آب ھنوده هر کرد هد عاشق او کرد چنانکه بی او صبر
سیار در اما باید که بازان آن پاره پراهن را خشک کرده بکیار
دیگر این مریع را در دی وضع کند و از موی که از غرسی آمد
باشد با پر موم کا دری کرفته در آب روان اندازد که مراد برآید
و اگر فرد درین خاکی بور پاره پاره پراهن مطلوب که هرق دی
مرآن رسیده باشد و بکیاره هم از پراهن ھنود پس این مریع
را با مشک و ز عفران و کلاب برایشان بنویس و این کلمات
نو رانی صحیح برایشان خواند در در هر صد بار این عزیمت را بخواهد
عزیمت علیک بِالْأَرْوَاحِ الْأَرْضِيَّةِ أَنْتَ جُوهرُ مِنْ جَوَاهِرِ
الْعَاصِقِينَ يَا كَالْكَا بَيْلَادِ فَبِحَبْتِي مُخْرَبِي قلبِ فَلَانَ
بن فَلَانَ عَلَى بَعْبَةِ دَلَانَ بن فَلَانَةَ بِحَقِّ هَذِهِ الْمَرْوُفِ
الْتَّوْرَانِيَّةِ أَوْ فَبِحَقِّ يَا مَالِكَ افْعَلْ مَا أَمْرَتُكَ بِدَرَوْ
ا وَكَلَّكَ عَلَيْهِ بَطْرَفَةِ الْعَيْنِ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ التَّائِمُ
الْتَّائِمُ التَّائِمُ الْوَجَأُ الْوَجَأُ الْوَجَأُ الْتَّاهِمُ سِرْقَلُ قلبِ
فَلَانَ بن فَلَانَ عَلَى بَعْبَةِ دَلَانَ بن فَلَانَةَ بِحَقِّ هَذِهِ
الْمَرْوُفِ التَّوْرَانِيَّةِ بِحَرْبَةِ حَبِّكَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَعَزْرَتَهُ الطَّاهِرُينَ بِرَحْمَتِكَ بِالْأَرْحَمِ بِالْأَرْاهِمِينَ
بعد ازان پاره از پراهن ھنود را در جای مطلوب پنهان کن

یاد را سئانه آن کس چنانکه در آمد و شد و میزان کدن بند و پار،
 پراهن ان کس را باموم سعید کر فته در میزان دهن و برابر آن
 کس رفته خود را برو نماید که بقرار کرد مجرب است و اگر کسی را
 بسته باشد این سبع را بر سه درق آهربخت و زعفران و کلاب
 بتویید و یکی را در میان آن اندارند و این کلاته را بعده صحیح
 بروی بخوانند و بکوین حن او ند اگر بیار حما بحق حفیقت نزد
 و بحق لا الہ الا الله محمد رسول الله علی وآلی اللہ و بحرست جمع
 خاصان در کاهت و بحرست این چهارده حروف نوزانی که هر
 سحری که در حق من کرده اند باطل کرداران آن را بسر خود
 ریزد و بدان آن عمل کنند و در بکر را هم در میان شربت فتد
 که با کلاب شربی کرده باشد اند اختر دعای مذکور را بخوانند
 میان شربت و آن شربت را بخورد و یکی را هم در میان مو مر
 کذاره مو مری که از عردی برآمده باشد در بکر بند د که بتوین
 الله تعالیی کشاده مژده داین هجری است و اگر کار و پار
 کسی را بسته باشد و با حذف میانی در زبان بندی کرده
 باشد بندی عمل نوع مذکور عمل نمایند که باطل کرد
 و اگر بخت دختری را بسته باشد بهمین طریق عمل کرده
 خلاص شد و اگر کسی همی بیش یکی داشته باشد
 این سبع را در بالای حریر سعید نوشته در حروف نوزانی
 را هم مفرده در میان پاله معنید و نشسته بکر داند با خود

بخورد خشک مشود و آن مربع را برباروی داشت مدد و بیش آن
 کن رو در مجسمه اعجنه مطلوب باشد حاصل کرده و گر بیار باشد
 آن مربع را برباره کاغذ نویس ستک و ذ عفران و کلاب پی
 آن کاغذ را در میان کلاب بسته و دان کلاب را بخورد بیارهند
 و گردانند که از خورد دن کلاب زیان کند آن مربع را در میان
 اب شسته آن آب را بخورد بیارهند که بزدی شفاء باید گر
 کسی را از ظالمی و بیار خصمی نرسد این مربع را بخورد دارهند از
 شر آن دشمن آن دشمن ایمن کنند و گردانند آن باشد بزدی
 خلاص کرده و گر چشم زخمی نویسند باشد این مربع را بر کاغذ
 نویسند و آن کاغذ را در میان آب پان شسته و این کلات نورانی
 را بعد خویش معنی هزار و هعیض دند بار بخوانند و باد بآن دند
 و چون آن کن را بند آن آب غسل دهند ازان چشم بد خلاص مشود
 و چشم زخم باطل کرده و گر که نوشته با خود دارد چشم بدان و
 خورد آن بوی کار نمکند و در بیش بزد کان عربز و مکرم کرده
 و برکت در کسب و کار دی پند کرده و گردان متع و باد
 فاش نمکند از ردد و حرایق ایمن کرده و شب نرسد چیزی
 کوین مؤلف این کتاب ملا پیری او را پیلی حسن اللہ حالم
 که خواص این مربع بسیار است و بسته باز جانکه هر کاه مرا
 شکلی بیش آمدی او برکت این حریف و روانی حل کرده
 بیش از برای هر کاری این مربع را بکار برویش آن بکار بزد و

حاصل مثود دفع بسیار است چنانکه اگر در شرح آن بگوییم
بطول انجامد اما اختصار کردیم ناخواسته و نویسنده را ملاک
بنامند مرجع مذکور صورتی این است نا واضح باشند

ا ل ل م ر ص

۴۲۷	۴۲۰	۴۲۲	۴۱۹
۴۲۲	۴۲۰	۴۲۵	۴۲۱
۴۲۰	۴۲۱	۴۲۸	۴۲۰
۴۲۹	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۳

اصل عدد

۱۷۰۹

حذف مرجع

۱۷۰۹

ک

۴۱۹

۲ ۹ ۰ ۷

در بیان نکیر و فاعده این نکیر آن است که اسم مطلوب با
نام طالب مقدم داشته نکیر کنند تا وقتی که حروف سطر اول
اول در اخر آن نکیر حاصل شود پس و کردن حروف صد و
دو هزار این نکیر ~~کشیده~~ در بیانی داشته باشد نکیر در یک سطر و صفع
کده نکیر نمایند تا هفت سطر از وی حاصل شود پس این حروف
صد و هزار هفت سطر نکیر کنند و باز ازین سطور هفت کله
حروف صد و هزار را بوداشته در یک سطر دیگر نویسند که اسم
اعظم این عمل است پس آن را در ساعت زهر و دهر ساعت که
سعده باشد و شاید که ر صحیه رز و نقره با درق آهد
با کاغذ مچنان حروف مقطع را بار و بار مرکبا بنویسند و بعد
از آن اعداد ریکی این سطر مزده دیام ریکید اینم اعظم این

عمل داکر کرد د در باطن آن لوح دز ملائمه د باعترفه در مربع
 نصف د و باعترفه اسانی این عمل را در مثال بیان دیم تا کمال در صنوع
 داشته باشد مثلاً اسم طالب عامیم و اسم مطلوب مالک
 دچون حروف اسم مطلوب را معدوم بر اسم طالب داشته
 نکسر کر دیم این صورت گرفت

من ا ل م ع ا ن م م م من ا ل ع م
م م ع م س ل ن ۱۱ ا ا م ر ف ع ل س

س ا ل م ع ا ن م د چون حروف صدر این
م طلوب را کر دیم این شد م م م ا س د حروف
موخرش بخواهیم داشت م م ا س م د چون
این حروف صدر و موخر را با هم در صنوع کرده تا هفت
م طز نکسر کر دیم این صورت گرفت

من م ر م ا س م م ا س م م ر س س م ا م م ا س
م م م س ا س م ر م م ا س م م م م ر س س ا
ا ا س س س م ر م ر م م م ا م ا م س م س م س
م م م ا س م م ا س م
 دچون این حروف سیعه صدر را موخر را در صنوع کر دیم
 چهیں شد من م ر س ا ا م ر س م

این است حروف اسم این عمل و چون این حروف مقطع را
مرکب نوشیم این صورت گرفت سه امر سه و میخین
بطریق که ذکر کردیم دروی لوح نزدیان نزدی با غیر حروف
اسم اعظم را مرکب کرده بتوانند عدد حروف اسم اعظم
این عمل را کنسته در پشت آن لوح درینم وضع کند و با خود
دارد نایرات عجیب از دی ظاهر کرد چنانکه مراد حاصل کرد

آن شاه اللہ تعالیٰ
این صورت وضع
مربع ایه است
که نوشتہ سند
نکته

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۲	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۳	۱۵

مکر اسم مطلوب اسم شاه اللہ تعالیٰ بوده باشد آن وقت اسم مطلوب
مقدم باشد داشت اگر هر دو از اسم شاه اللہ تعالیٰ باشند اسم
اوی را مقدم دارند از عظمت شان و جلال ادکان کال
الله تعالیٰ و اللہ من و را شم محبظر اد و اجنب و مامکن
نائمه

اگر کسی اسم خواه باید آن که در مسورة اقسام است
و همذی اذی اذی که من نفسی دا خذه نا لفظ
یفهیون عدد این ایز جهار هزار و پانصد و سیست است

اصل عدد ٤٥ حدی ٣٠ ربع ١٣٢ کسر ۲ با

اسم مطلوب عدد بکریه و زبالی پوست آهوده منع وضع
کنند و این حرم الله را باز نام حوزه مادر حوزه نام آن کسی
و مادرش در حوالی آن مربع بتوپید را با خود دارد مطلوب طلاق
مفارقت او نیاد دهد و پی او صبر نتواند کرد نوع دیگر کوکی

از سوره ال عمران آیه قل آن العنفل بیدا الله نا العظیم عدد
بکریه و با عدد اسم حوزه منع مساحت متری با در زهره دو بالای
پوست آهوده منع وضع کنند بترهی که با طهارت باشد
و آیه مذکور را بحوالی آن مربع بتوپید و نوشته را در حرم پیچید
که از پراهن مردمیک بخت و صاحب دولت و دهه باشد و دد
پیش حوزه دارد که بروکت دو کلپ و کاروی پد اشور و نوز و دوز
دولت بوی روی دهد و در بیش خلاص عزیز کردد و اگر مربع
میطل باشد کاری بند و میسر کردد که ازان کار بسیار بخت
بوی رسید و هر جا چه نه عاجتی رود آن حاجت را باشد

در بیان وضع سه در سه امام محمد غزالی میگزیند سه در سه را
در شعری و صنیع نهاده اند بزرگان روزگار کامه دار را بمنز

جهواهم همی نهاده
عبد عرب بمال دواخزان چرخ نقش همین کعب بدان ای مکوشت
میعاد وضع حمل و نماز و مهادی عرب بازان مصطفی و طلاق و درد
معنی این شعر چنان است که چون عبد عرب در سال دو بار میشود

مراد از آن خانه دوم است یعنی خانه اول این مسیر در سه خانه دوم وضع کرده اند و چون اختیار چه هفت است و مراد از آن خانه هفتم است یعنی خانه دوم این مسیر در هفته هفتم وضع کرده اند و چون نقش کعب شش است یعنی خانه سیم را خانه ششم وضع کرده اند و چون دو عدد دارد و وضع حمل نه ماه و نه دو ز دن ساعت می شود مراد از آن خانه هم است یعنی خانه چهارم این مسیر در هفته خانه هم وضع کرده اند و همین مراد از نهان خانه هم و از نهادیم و از باران مصطفی که آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است اشاره بخانه چهارم است و چون ملائی مراد از آن خانه سیم است و چون در هشت هشت است اشاره بخانه هشتم است یعنی خانه هم این مثلث را خانه هشتم وضع کرده اند و صورت مثلث این

است بحیث هشت		
بیهوده فرزند		
۹	۷	۵
۳	۲	
۲	۵	۷
۸	۱	۶

بیهوده فرزند و آوارگی

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲		۴

بیهوده فرزند

بیهوده

باینما الطالب چون خواهی که در میان درکسی تفرقه افتاد آید
واليقیناً ينفعهم العداوة والبغضاء واعده بکری دو اسم ابن هردو
 شخص را عدد بکری و از مجموع اعداد دو از ده طرح کند و باقی عدد
 بر سه تقسیم کند و باز ابن سه قسمت را طرح کند و باقی بیک
 قسمت را در خانه اول و زید و همین در هر خانه بکعد دو
 زیاده میکند تا تمام مشود و اگر کسر را شسته باشد بکعد دو در خانه
 هفتم زیاده کند بطریقی که در معنی ذکر کرده ایم و کرده باشد بکعد دو
 در خانه چهارم اضافه کند بعد از آن مثلث را در پی بعد دو در خانه
 آن کس دفن کند که میانه ایشان تفرقه باشد

بعد آنکه از جمیت فتوحات استاد از فوق مرکز کند و از جمیت فتح
 استاد از نجت بصورت نظم طبیعی سلاجمیت فتوحات استاد از دوم
 خانه کند و بمحضت شیخیت از چهارم خانه و از جمیت فتحه استاد از
 ششم خانه کند و بمحضت هر رفع استاد از اول و هشتم کند و اگر خواهی
 که ظالمی را در بخور کرد این آیه بی فلوجیم مرض تا عذاب الیم عدم
 بکیه و با عدد ایم آن کس در مثلث ثبت کند و بعد آن جمله
 بخواهد و با سیر یا مثل آن هراه کرده در کورستان کنفر دفن
 کند و از آن پاره خلاک بکری که با استخوان مرد و آسمخه باشد
 با استخوان کوفته باش که هبیر کرده در هر قدر که از کفن ماند
 باشد در درجای آن ظالم دفن کند که در بخور کرد و بیان که
 بنام آن ظالم نهی بعده لاستن اگر خواهی که زبان بد

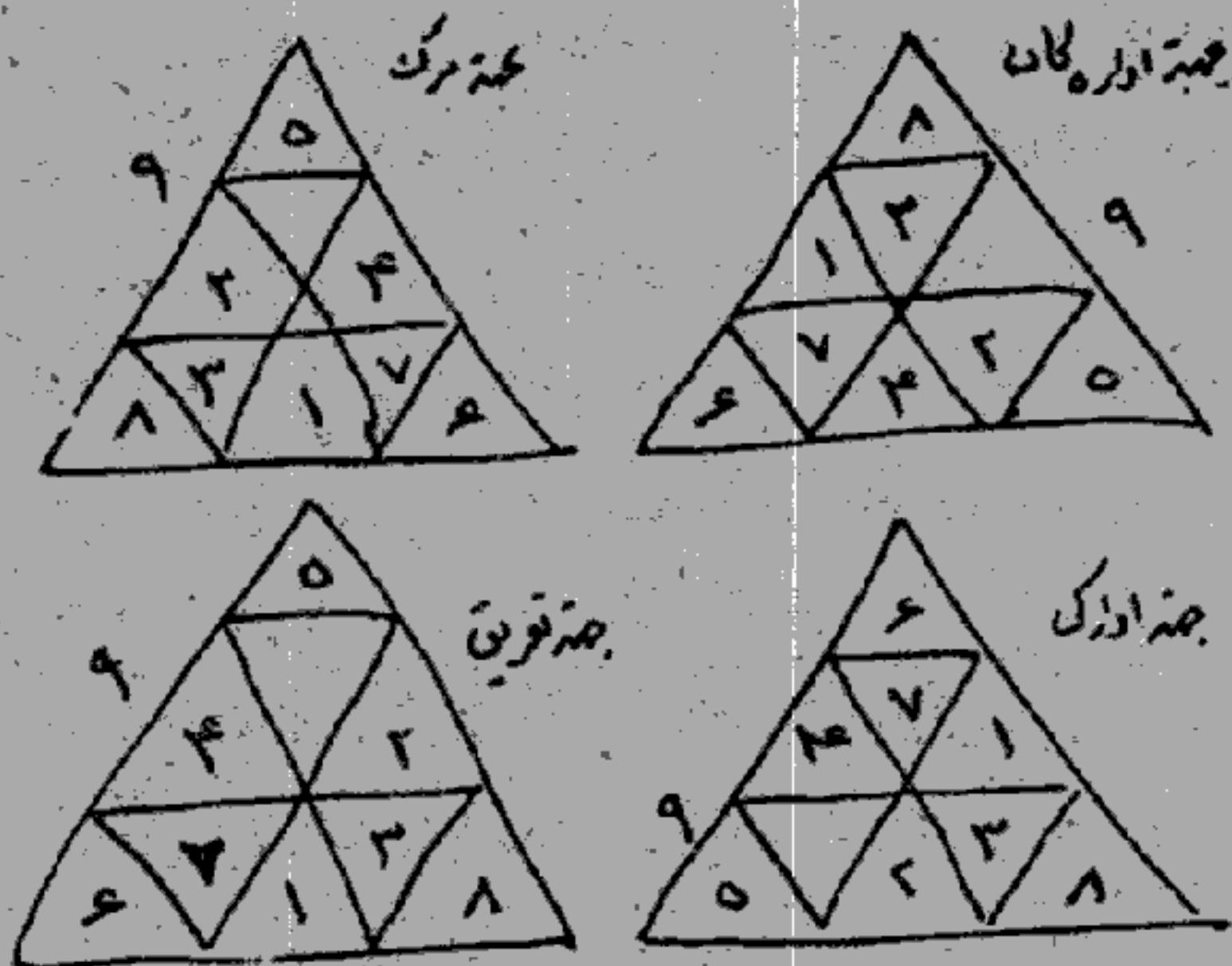
بندکوی را به میانی عدد داشتم بگویم غنیم دارد این کس
 که هشت دو مثلث ثبت کند و در پیشست سیک کران بعده ربان
آن کس هشت مثود و کرکسی از سوره البقره آیه واد فاعل
 موسی لقو میر با قوم ایکم ظلمتم ایکم نا ایند باز مکم
 با اسم کسی عدد بکرید و در مثلث در بالای صحنہ از آهن
 نوش کند و آیه مذکور را باید آن کس دماد رش هم در
 اطراف آن مثلث بسیزد پس آن آهن را در آتش اندازد
 و با از بلند بکوید نام فلان بن فلان آن شخص در بلاور
 بخی افتد که اور اطافت آن نباشد و بعضی کفته این که از
آن رخ هلاک مثود و کراز سوره هشتم آیه حرمت
 علیکم امها ایکم ز بنا ایکم نا غور ایکم با اسم عدد شخص
 که خواهند میان ایشان مخالفت افتد عدد بکرید و در مثلث
 در بالای پوست حمل و وضع کند پس بآور قیودی قیر و از
 دی صورتی بآزاد دمی کرید و می میان با آن مثلث
 در آن دو دن آن صورت پیمان کند و باز این آیه را باید
 عدد اور آن دو کس بپیش این صورت بسیزد و یا نوش
 کند و در ایشان سای ایشان دفن کند بعد از نماز دیگر
 بعد چهار شبیه میان ایشان تفرقه حاصل مثود و هر کس
 این آیه را که ذکر کرد یعنی جمیع عقد الرجال باید کسی عدد

بکرید

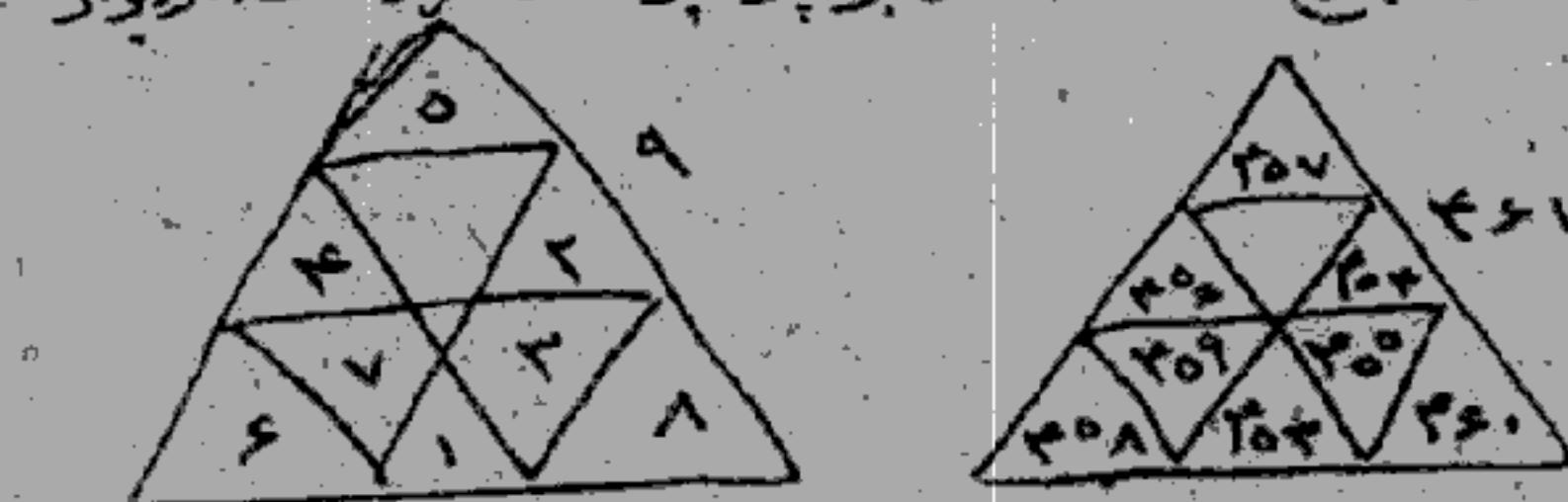
بکریه و در مثلث وضع کند و از قیصر صورت ساخته دایی مثلث
 را در میان مشکم آن صورت بعده بشر طی نام آن کسی و مادرش
 را باین دل در کفع عقفع آن کشته شد و نشسته باشد
 در حقیقی که آن کشته شد را در میان آن صورت بعده بکوین
 خشی شد که خشی ذهب شهوت هم النساء
 عجیق هنر الایت و بادر آن لا اردت دند و آن لا اردت را
 در حد قل بچد که از نفک فی م مایند باشد و در کفیدل
 قدم دن من را نکس دیگر قادر نشود هر صحبت داشتن زمان
 و شهوت را نه و شهوت زنان از دل او پر و نه در دل
 و بسیار کان که مشهود برایشان غالب بوده باین نوع
 عمل کرده اند و خلاص مشد و خواص این آیه نقویت نایم
 نزدیک دم که بمارح با یم ریکد اختصوص را رند باین طریق
 که قدسی قیمت زیاده بکریه و از آن در صورت بسازد تشبیه
 بصورت عث و کدر و بر هر صورت مان اد و نهان در ام
 او در صی دن و این آیه مذکوره را عن در کفره در بالای
 قطعه از پوست آهو که هن هن باشد با عدد نام ایشان
 در مثلث وضع کند و بار این آیه مذکور زانها نام بعضی
 و عدد این ایشان بر اطراف آن مثلث بنویسید و آن را
 درین هر دو صورت پیچی و در موضعی که ایشان باشد

دفن کند بیان ایقان فرفت واقع شود و اگر کسی از مورد
 مانده است قال رجلان من الدین بخاون آنفع الله علیهم
 تا آن کنتم مومنین بجهة عقد اللثام باینام کسی عدد
 بکریه و در مشکل سه درسه بالای پست آهود وضع کند با
 کلاب و زعفران و این آیه را باز بیان آن کسی و مادرش بز
 اطراف این مثلث بتویید و در زمین سند کردن بخند و
 و پیاره پاره دیگر از پست آهود این آیه را با مثلث و ز
 وه زعفران و کلاب بودی بتویید و نام آن کسی و مادرش
 رایز بتویید و با خود نکاهه دارد بزد این کسی در زبان
 آن کسی بسته کرده نتواند که با این دست بکوید هر چیز
 در بیان مثلث هندسی وضع این بزرگ طریقی است که قبل از
 بدین در مثلث که بمشکل مربع است ذکر کردیم این مشکل
 دوستی را نتایج بدهیں مخصوص است جمیت نظر قدر
 و بعض و عدالت و تعلیک و تحریب و تعلیع و تحریج
 زیهار که این عمل را از روای مسلمان نتویید مگر از برای
 کسی که واجب باشد زیهار این عمل را از ناخشم پنهان
 کنید و بهر کس نه نمایند و بهر چیز اندک بعمل نیاردد
 که کاه بایند عمل منعکس کرده و خود هلاک میشود
 صورت دی این است

۴۱



دل بدبیا بستن از ناعاقلی است کار رننا سربر بجامی است
پوسته ایم فیکار را بعد در صوب مجموع میخواند نادقی که
مراد براین بعد از آن اکر فر در بیج آتشی باشد این مثلث نا
در بالای صفحه آهن نشی کند و در لامع حملم اینکار دارد اکر
فر در بیج هولی باشد برو پاره پوست حمزه نشسته از رویار



خانه آن کسی باز درخت که در کوه هستان رسیده باشد در
جای مخفی پا و پویند تا بادوی را بجیاند و اکر فر در بیج

ابی باشد در قیر کهید و ابی که از حام پرورد و در آن دارد و کفر
 فرد بیچ خاکه باشد در مقام ایشان و یاد راستان اینان
 در راه کن را ایشان دهن کند و پیوسته اسم این عمل را یعنی
 اسم فهار را پیغوانند و چون بدین نوع عمل کند البته در میان
 ایشان تقریباً واقع شود نهت الرساله بعوی الملک الوهاب

عدد اسماء الحسنی بسم الله الرحمن الرحيم عدد ١
 ٣٨٦ - ٧٨

بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الأرض ولا في
 السماء وهو الشفيع العليم عن دان ٢٢٨

سورة هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عدد ١٧٢

سورة فاتحة عدد ١٤٠

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ

عدد ١٥ عدد ٣

سَلَامٌ قَوْلَامٌ رَبِّ رَحْمَمٌ عدد ١٨

آنای عزیز من چون خواهی که در اعمال خطاوی را فاع
 نشده شرط که آن است که در اعمال سعیده فرزانه لذت
 باشد و لظرفات سکو که مناسب این عمل بوده باشد
 و بخوبی که متعلق است بکوکب سعیده مثل رنگه
 و مشتری و همچوین باید که طالع طالب و مطلوب با

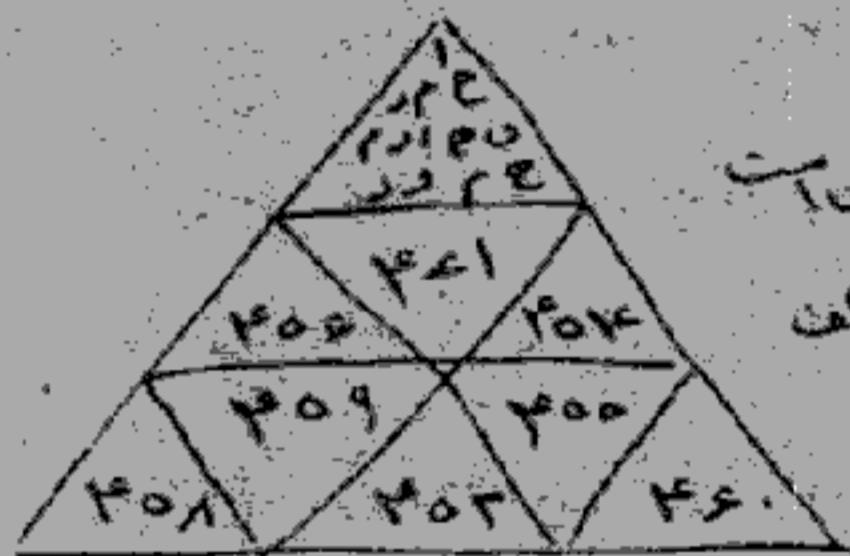
در شرط باشد و باهم نظر دوسي و فربدبشان ناظر دوسي
 ددر دوز طالع مطلوب و د ساعت دی نوشتن و بطبع بار
 د ساید د يعني مثله اگر طالع مطلوب است باشد پس بايد فتن
 هم در برج است باشد و هم تعویذ او را در اش بايد
 عمل کردن و همچنین است اگر طالع مطلوب باری با آنی با خانک
باشد چنانکه آئمه ابن فن کفتراذ ان الوصل في الاعمال ملاع
حال الكواكب في الاعمال بستعده في النجوم وبالعكس و دیگر
 از جمله لوازم است طالب را مظهر بوده از نکاح مطلق که
 بزرگان کفتراذ که الشهوات تأثیر الدعوات و با مشک و ز
 وز عفران و کلاب نوشتن و حاممه بالد و جای ملوت در دی
 بضله و بصدق دل و در عملها مشک بیاوردن و همچنین لایدا
 در اعمال نفرین و نهشیک و تمیض و غیره بجای از رون طالب
 عکس هنر از اینکه المذکوره يعني در اعمال بعض و عدد
 و دشمنی پس قر در خوست بودن و نظرات بد و خوری که
 مستقل است بکواكب غصی در دروز ساعت بد و طالع
 دشمن در خوست و فر را بد و نظر دشمنی و عکس طبع وی
 د ساید د يعني اگر طالع آن کس است باشد تعویذ بعض
 او را در آب بايد عمل کردن و اگر باری باشد در خان
 و عکس ایشان و اگر طالع آن شخص آنی باشد تعویذ

ادرا در انش عمل کنند و اگر خالکی باشد در بار او را پا و زد و
چیزی داد اعمال بعض عکس شرایط در اعمال مسیده را باید
کردن که اصل اعمال شرایط است و باقی همه فرع
قلل مؤلف هذا کتاب ملا پیری اردبیلی لا بعیتی مسورة الفاعله
مسعنه احرف دهی هده شجاعه د مناف ظا و این
از جمله حروف ظلمانی است و گفته اند که از متوف مسورة فاعله
است که خدا بتعالی ادرا ازین حروف حمایت کرده است و
دان حروف تمامی درین آیه جمهور دشمنی مناسب است و آن آیه
در سوره انعام و آیه او من کان میتا فاچیناه نا کاموا
یکلئون در دهی که فرد و بیچاره عفریب باشد و زحل و بامیع
بد و ناظر باشد نام دو کسی عدد بکر و دوز ببالای پوست
خرشکل مثلث و ضع کند و باز این آیه را بایم بعض و عدد اوت
ایشان و بنام مادر ایشان را اطراف آن مثلث بسیزید
و بخواری که مناسب است بکو اکب مخصوصه بسوزاند و
هشت بار سوره هفت را بایم بعض و عدد اوت ایشان معکوس
برآن بخواند و هر بار بکوید که بار خدا ما هر دستی که در
میان فلان بن فلان بود صد هزار دشمنی کردم ناد بکونام
بکد بکر را بینند و بیکوی هم بخوبی و باهم در بکر بخوردند
و بخوبی در روی هم نه بقید الابدی و در شمنی خواهند

39

و بعض و عدالت باهتم بکوپد اکنند من بعد و هنر **اليوم**
 الى البد الدھر الفراق الفراق العداؤه العداؤه
 العداؤه بحق لا الہ الا الله محمد رسول الله علی وی الله
 العجل العجل العجل الشاعر الشاعر الشاعر الوجا الوجا
 الوجا پس آن مثلث رادر میان قیر کره نه در کوزه و باشیشه
 که در دی سرکه باشد آن قیر رادر میان آن سرکه اندزاد
 و دهن آن طرت را با فر کره نه در آبی که از حمام پردن آید فن
 کند میان ایشان بعض و عدالت بیدمشود داین محرب است
 اکرکسی خواهد که در میان دوکس تقریباً فندر بکرید نام ایشان را
 باسی از اسماء خدا بتعالی که مناسب این عمل باشد و در مثلث
 وضع کند و طریق آن چنان است که از مجموع اعداد چهار
 عدد کم کند و باقی دیگر را در خانه اول نویسند و در هر خانه
 یکی اضافه کند و همینین تا در خانه پنجم چهار عددی که از
 مجموع اعداد کم کرده بودی حاصل آید ان خانه پنجم اسم
 آن دوکس با اسم باری تعالی با هر دو فقره نویسند اما
 شرط آن است که اسم حق تعالی در عدد کردن و نوشتن در
 میان آن دو اسم وضع کند بدین مثال که در اسم احمد
 دمھور نموده مشود و چون اسم احمد را عدد کر فنم ٥٣

و عدد چهار که اسم حقیقی است این میان ۶۰ و ۳۰ و عدد
اسم عمود این است ۹۸ و چون این اسما را مفرد نویسند
این صورت کرده ایم ممکن است ۹۸ و مجموع از چهار
و مجموع عدد ایشان این است ۷۵۷ و چون از مجموع
اعداد چهار کم کردیم این میان ۳۵۳ و چون این اعداد را
در مثلاً وض کنند که ذکر کردیم این صورت کرده ایم
نهان وضع خانها این است که در هر خانه عدد خود یونیت
مشده است ۷۵۴



۱۳۷۱
اما عقی وارند که مال دنیا اخوت است
و فرزکان کفته اند که نفع دادن بیک
ذکر مت به که افتاد عدم نادان را

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ العظیم چون خواهی که ظالمی دارد مسروشم پنداش کرده
از سوره بقره آیه او کصیت من الشهاده فیه ظلمات و دعوی و
موقع تا ای این اللہ علی کل شئ فدیر و نام آن کس عدد
کفرته در بالای پاره که از کفرن میت ناندند باشند در مکالمات
و وضع کنند و باز این آیه دلائل آن کس دنار داشت در اطراف آن
مثلث بتویسند و در کور کهنه دفن کنند و ازان آن کور پاره
خالک که با استخوان مرده ایمخته باشند بود امشتہ و پاره درین
و ناستوره و دهان و لید و استخوان عمر مدبلک کفرته و با اهدک

در حیر کرده داده صورت آن کس را ساخته و نام او و نام
 مادرش و نام ریخته که بجهت دی میخواهد در پشت آن صورت
 نقش کند و در جای آن کس و پا استانیشی دفن کند که آن
 کس را ددد مرد جسم و ریخته مقصود حاصل کردد و اگر کسی
 از سوره البقره آید بِإِيمَانِ الَّذِينَ أَصْنَعُوا نَارَ الْكَافِرِينَ عدد
 کرفته در بالای مقال خام که در روز جمعه با شبیه ساخته بهش
 در مثلث وضع کند و باز این آیه را در اطراف مثلث و این
 مقال بتویین و آن مقال را فرموده و با قدری خال
 سلیمان که اصحاب اهل مرده باشد و آن مرای خراب شد این
 اعشره در ساعت اول روز شبیده آن را در مرای دشمن و باعث
 بوسنگ او آورده و عجایب مشاهده کند از حزای آن ده
 کتاب اعجباً العجایب هست که اگر جسم سک سیاه را در ریزد
 بزودی و براں شود و هم در کتاب خواص الامراض است که
 اگر سم دست امس را در استانه حالمه دشمن دفن کند آن
 خالمه دشمن و براں متود و اگر کسی از سوره مائده
 آید فَالَّوَّا يَا مُوسَى لَنْ نَدْخُلُهَا أَبْدًا مَا رَأَيْتُ مَوْلَاهَا
 اتفاچه همان قاعده و آن از جمیع منع مسافرت با اسم کسی
 که بعزم دشنه باشد عدد کرفته بیار را زد که آن کس از
 آن راه رفته باشد سنگی در دستگاه مثلث در بالای آن
 سک وضع کند و نام آن کس دادرش و با این آیه

باز در پشت آن سند بتواند و در جاه امداد آن کس
 سفر نتواند که مدام که آن سند در جاه باشد و چون
 کسی خواهد که از اجل ظلم کسی هلاک ممدوح صورت آن
 را بارز آنکه ممدوح و این آیه را بتواند که دائل علیهم
 بنکو این آدم نا فاکسیم من المخاترین از سوره مائد.
 در دروی آن صورت نقش کند و باز این آیه را با نام آن
 کن عدد کر فتر در شکل مثلث در شکم آن صورت وضع کند
 نام آن کس و نام مادرش در پشت آن صورت نویسد
 باید که این عمل در دروز مشبیر باشد در آخر دروز بوقت که
 خرد علاق باشد و خبری بدست خود کر فتر در آن جبر
 بتواند صرب الراقب پس آن خبر را در موضعی از آن
 شکل که نام آن کس و نشانه باشد بدان صورت زند و بگویند
باملا تکر آنکه اخْتَلَفُوا كَذَّا وَكَذَّا وَآخِرُ خَوَاهِدِ ازْبَلَاتِنَام
 بود و آن صورت در موضع سلاحان دفعی کند آن کسی
 بیلیات بیار کر فار میله بیار از آن هلاک کرد و اگر
 کسی از سوره انعام آیه فلکه های ذکر نا درب العالمین
 را عدد کر فتر در شکل مثلث در بالای استخوان شتر که
 کمه باشد وضع کند و باز این را در پشت آن استخوان
 بتواند در سرای دشمن امداد را و آن سرای دیران کند
 و کار او در تزلزل افتاد بعضی کفته اند که استخوان را

من کوچته در آن خانه بینه و اکر کسی از سرمه افعام آیه بیان
الشیوهات نا اختر نام آن کسی که خواهد عدد کر قته در مثلث در
پست خرکور بیویه و باز این آیه را نام آن کسی و مادرش در
بیت وی نویسد بیت الرساله

جسم الله الرحمن الرحيم و به تشییع بیان و فتح الله بعضی
از علامه مدار و مت مراتب اعداد در تراجمت اسماء الحیی بعد
صغریه از اند و احیا است که امروز جاین قاعده را فخر
مؤلف اسم خود خواهد داشت و محققان این علم چنان
بیان مرده اند که هر قریبی از اراده موجودات مریج اداسی
از اسماء الحیی است و آن اسمی است که در عدد بکیر و وسیط
ما صغير مطابق آن باشد چنانکه هر آدمی را اسمی مریج ذات
است و شش اسمی بیک که باشد اسم که مریج ذات
او است در قریب او باشد پس بنابرین تقدیر هر آدمی را
همه اسم مریج باشد بین طریق اسم اول
سatan ایم آن شخص در تر اسم مطابق لقب او
ششم ایم مطابق کنیت او چهارم ایم مطابق
صاحب طالع او پنجم ایم مطابق ایم دلیل او
ششم ایم مطابق ایم دلیل و کنیت او هفتم
ایم مطابق ایم دلیل و کنیت و صاحب طالع او پس

اسم مطابق اسم مرفق ذات مخصوص است واسم مطابق
 لقب مرفق افعال واستعمال او واسم مطابق كينت مرفق
 شائع افعال او واسم مطابق صاحب طالع او الات افعال
 شائع بروز کار او وفیا ص حقيقة وصاحب الوجود است تعدد
 وفعال مع این حال این کینت باللقب وکینت وصاحب
 طالع این است اسم محمد ٩٨ لقب دهدار ٢١٤
 کینت او محمد ١٠١ صاحب طالع رزمه ٢١٧ مجموع
 اعداد ٣٤ اعداد بله مرتبه ٩ مطابقات اسماء والقابها
 مذکور دون این اسم حسین ٩٨ لقب لا الہ الا الله هو الواحد
الوحید ٢١٤ کینت من هو ١٠١ صاحب طالع
لا الہ الا الله هو الحبیب الطیب ٢١٧ این لقب
فریب ٣٢ این لقب وکینت
٣٤ این لقب وکینت وصاحب طالع لا الہ الا
هو الرزاق العلیم ٣٤ عدد بله مرتبه ٥ اکنون مدح علیہ
 سیاره جمع باید نمود که عدد آن را بله مرتبه مسطور
سازند بدين طریق رحل ٤٥ مشتری ٤٥
میخ ٨٥ شمس ٣٤ رزمه ٢١٧ عطارد
٣٤ ٢٨٣ قسم ٣ مجموع اعداد ١٨ عدد بله مرتبه
٨ طریق عمل فراست آن است که عدد صیغه او نه است

دعا

در عدد صغير نانی که نیم است ضرب کند و عدد حاصل
الضرب را بلا مرتبه مطلور مادر زیدین طریق کرند در نیم
 جمل نیم است ۵۵ دهین عدد بلا مرتبه ۹ است و
 با زاین ۹ نه دارد عدد بلا مرتبه کو اکبر سبعه که آن هشت
 است ضرب باید کرد که حاصل الضرب هفتاد در هفتاد و دو میشود
 مطابق اسم نامسط و اسماء مطلوب را در هفتاد و دو و دز
 بیک دقت معین باید خواهد بعین عدد و بخوب طبیب باید
 سوخت و مخترد و محبت از معماصی و مناھی باید بود که باعث
 ترقیات دینی دینی و متین خواهات صوری و معنوی آن
 و کر همه دز ریطین او را او اسماء مذکور را در عقب صلوة
حسنہ فرضیه بعدد صغير هفتاد و دو که نه است بخواهد
 موجب حفظ بدن است از نیم افان و بیان بامرا الله
 تعالی و اکر کسی حروف اسم و لقب رکنیت و صاحب طالع
 از حروف مکور خالی ساده و معروف غیر مکور آن را مفاجع
 اسماء الہی عزده بعدد حروف بدان مواظیت نماید
 نماید کل خواهند را در وابن فاعده نیز در اسم ابن تکینه مؤلف
 بین طریق است اب و م مع م د د ه د د م مع م د د
 ر ه د ه عدد حروف بلا تکرار لا الہ الا الله هر الماجد
 ۲۷۲ این اسماء را بهمان دوست هنر هفتاد و سه

هناد و مسند و زر باید خواند که بعد از آن این مذاع
 خوانند و این مذاع این است اللہ باسط و هاب
 بحید حکم هادی و راق ذکر تمت الرساله باز
 شهر ذی الحجه الرام دقد درخت من استخان
 شخنه الشریعه بعد خارم الشریعه الحمد لله الشیخ حیدر بن
 الشیخ موسی الرضائی شیخ نظر علی الرضائی الافتادی فی
 بلدة الحرس فی شرقه الدنیالی ٢ تاریخ بیم عشرین الیوب
 الیوب علی اللہ علی رسوله علی الرسول علی الکریم علی
 اهل البتیر الطیبین الطاہرین رحمۃ اللہ علی اهداهم الجمیع